




RESEARCH ARTICLE

A Critical re-Reading of Behavioral Policy; Reflections to Take Advantage of an Emerging Model in Public Policy

Alireza Chitsazian^{1*}, Mahdi Akbari²

1- Assistant Professor of Management, Imam Sadiq University, Tehran, Iran
2- Phd Candidate in Policy making, Imam Sadiq University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: achitsazian1361@gmail.com

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2023.92987>

Received: 30 August 2022
Accepted: 16 March 2023

ABSTRACT

The main goal of public policies is to change the behavior of the public in line with public interests. In the traditional policy approaches, policy goals were pursued mainly by using coercive mechanisms and by issuing instructions or using economic mechanisms such as price changes and taxation. But in recent years, the models presented in "behavioral politics" have gone towards the use of more complex methods that, while controlling and directing social behaviors, seek more satisfaction of citizens. But the use of this model in policy-making has been accompanied by criticism. The purpose of this article is to identify and explain in detail the challenges proposed regarding this growing pattern in the field of policy making. The results of this research, show that 15 important challenges threaten the efficiency of this policy model, which can be considered under two general headings: the challenges of the guardianship approach and the challenges specific to behavioral mechanisms.

Keywords: Behavioral Policy Making, Nudge, Ethical Challenge, Government.





مقاله پژوهشی

بازخوانی انتقادی سیاستگذاری رفتاری؛ تأملاتی برای بهره‌گیری از الگویی نوظهور در سیاستگذاری عمومی

علیرضا چیت‌سازیان^{۱*}، مهدی اکبری^۲

۱- استادیار مدیریت دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

۲- دانشجوی دکتری سیاستگذاری دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

* رایانامه نویسنده مسئول: achitsazian1361@gmail.com

doi <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2023.92987>

تاریخ دریافت: ۸ شهریور ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۲۵ اسفند ۱۴۰۱

چکیده

هدف اصلی سیاست‌های عمومی، تغییر رفتار عموم مردم در راستای منافع عمومی است. در رویکردهای سنتی سیاستگذاری، عمدتاً با استفاده از سازوکارهای اجبار و از طریق ابلاغ دستورالعمل‌ها و یا بهره‌گیری از سازوکارهای اقتصادی مانند تغییر قیمت و وضع مالیات، اهداف سیاست‌ها پیگیری می‌شد. اما در سال‌های اخیر، الگوهای ارائه شده در «سیاستگذاری رفتاری» به سمت استفاده از روش‌های پیچیده‌تری رفته‌اند که ضمن کنترل و جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی، رضایت بیشتر شهروندان را نیز به دنبال داشته باشند. اما استفاده از این الگو در سیاستگذاری با انتقاداتی همراه بوده است. هدف این مقاله شناسایی و تبیین دقیق این چالش‌ها است. نتایج این تحقیق که بر اساس تحلیل مضمون آثار این حوزه انجام شده است نشان می‌دهد که چالش‌های مهمی، کارآمدی این الگوی سیاستگذاری را تهدید می‌نماید که آنها را می‌توان تحت دو عنوان کلی چالش‌های رویکرد قیم‌مآبی و چالش‌های مختص سازوکارهای رفتاری در نظر گرفت.

واژگان کلیدی: سیاستگذاری رفتاری، تلنگر، چالش اخلاقی، دولت.

مقدمه

حاکمیت‌ها و دولت‌ها برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های کلان یک کشور، از سیاستگذاری عمومی^۱ استفاده می‌کنند. سیاستگذاری می‌تواند در حوزه‌های مختلفی همچون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی و فرهنگی، زیست‌محیطی، انرژی، شهری و بهداشتی و با رویکردهای مختلف انجام شود، اما باید توجه داشت که در تمام این حوزه‌ها اصلاح، بهبود و تغییر رفتار انسان و اجتماعات انسانی در کانون تمرکز سیاستگذاران قرار دارد (Ruggeri, 2019). در تعریفی که اینگرام و اشنایدر (۱۹۹۰) از سیاست عمومی ارائه می‌دهند سیاست عبارت است از «تلاش‌هایی ساختارمند برای اثرگذاری بر انتخاب‌ها و عادات رفتاری حساس مردم که اثراتی مهم برای عموم جامعه به همراه دارد». بر این اساس می‌توان گفت که خمیرمایه و هدف اصلی سیاست‌های عمومی تغییر رفتار عموم مردم در راستای منافع عمومی است. در رویکردهای رایج سیاستگذاری، تلاش بر این است تا با استفاده از سازکارهای اجبار و از طریق ابلاغ دستورالعمل‌ها و یا بهره‌گیری از سازوکارهای اقتصادی (کلاسیک) همچون تغییر قیمت و وضع مالیات، رفتار عموم مردم را اصلاح و بهبود دهند. اما در سال‌های اخیر، کشورها به سمت استفاده از روش‌های پیچیده‌تری رفته‌اند که ضمن کنترل و جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی، رضایت بیشتر شهروندان و در همچنین عمق و گستردگی اثرگذاری بر رفتار آنان را به دنبال داشته است. این نوع نگاه که برخاسته از رهیافت‌های جدید همچون اقتصاد رفتاری است، «سیاستگذاری رفتاری^۲» نام دارد. منشاء شکل‌گیری سیاستگذاری رفتاری، رشد و توسعه دانش‌های روانشناسی شناختی، روانشناسی اجتماعی، اقتصاد رفتاری و به‌طور خلاصه مجموعه علمی است که از آنها به عنوان علوم رفتاری یاد می‌شود. در واقع سیاستگذاری رفتاری، به معنای همه ابزارها و شیوه‌های سیاستگذاری عمومی با هدف تحت تأثیر قرار دادن رفتارهای فردی و جمعی با استفاده از بینش‌های برخاسته از علوم رفتاری است. در این میان رویکرد تلنگر^۳ مهم‌ترین و وسیع‌ترین رهیافت در سیاستگذاری رفتاری است (Strabheim & Beck, 2019:2). به این سبب و به علت گستردگی و غلبه این رویکرد در سطح جهان، در مقاله حاضر به بررسی ابعاد سیاستگذاری رفتاری از منظر رویکرد تلنگر پرداخته شده است. هدف اصلی رویکرد تلنگر در سیاستگذاری رفتاری این است که با معماری انتخاب^۴‌های عموم یا گروه‌های خاصی از مردم، در رفتار آنان تغییر مطلوب ایجاد نماید، بدون اینکه گزینه‌های انتخاب آنان را کاهش دهد یا انگیزه‌های اقتصادی آنان را تغییر دهد. برای رسیدن به این غایت، در الگوی سیاستگذاری رفتاری، نحوه‌ی تصمیم‌گیری انسان‌ها مورد تحلیل و کالبدشکافی قرار گرفته و پس از آن بر اساس ظرفیت‌های شناختی و رفتاری موجود در رفتار انسان و اینکه او به عنوان یک عامل اقتصادی با عقلانیت کامل رفتار نمی‌کند (و تحت تأثیر عوامل محیطی و احساسات و خطاهای شناختی است)، راهکارهایی برای تغییر در رفتار افراد با هدف نیل به ارزش‌های عمومی و غایات مطلوب در قالب سیاست عمومی طراحی و تدوین می‌گردد (Thaler & Sunstein, 2019: 18-25). ادعای طرفداران رویکرد تلنگر در جایگزینی آن با رویکرد‌های سنتی این است که چنین تلنگرهایی می‌توانند از برخی چالش‌ها و مشکلات احتمالی مقررات سنتی، مانند رویه‌های پرهزینه و کمپین‌های بی‌اثر، اثرات ناخواسته رفتارهای تشویقی و تنظیم گزینه‌های انتخابی چون محدودیت‌ها، جلوگیری کند. آنها چنین استدلال می‌کنند که مزیت استفاده از تلنگرها این است که سیاستگذاران عمومی ممکن است تلنگرها را به مقررات سنتی ضمیمه کنند تا بر تصمیمات روزانه افراد اثرگذار باشند و انتخاب‌های آنان را بهبود دهند^۵. مبنای اصلی یا به عبارت دیگر رهیافت اعمال سیاست رفتاری بر این است که انسان با عقلانیت کامل عمل نکرده و تصمیم او تحت تأثیر مؤلفه‌های هتجاریهای اجتماعی، انگیزش و وسوسه، خطاهای شناختی و احساسات است (OECD, 2019). در میان استقبال‌های فراوانی که از بحث سیاستگذاری رفتاری در سطح جهان انجام شده است، انتقادات قابل توجهی نیز از سوی منتقدین، تحت عنوان چالش‌های اخلاقی وارد شده است. به عنوان نمونه این چالش‌ها می‌توان به مواردی همچون قیّم‌آبانه بودن سیاستگذاری رفتاری و محدود شدن آزادی و استقلال فردی (Hansen & Jespersen, 2013:11 و Thaler & Sunstein, 2019: 13-20 و Sunstein, 2016:43) نقض احترام به عقلانیت

۱- این لفظ ترجمه Public Policy Making است و در زبان فارسی به سیاستگذاری نیز ترجمه شده است.

2- Behavioral Public Policy

3- Nudge

4- Choice Architecture

5- <https://behavioralpolicy.org/what-is-nudging/>

افراد (Sunstein, 2015: 27). Schmidt & Engelen, 2020: 5) و منع انسان از رشد و یادگیری (Schmidt, Sunstein, 2015: 24) رفتارهای در سطح جهانی از یک سو و چالش‌هایی که در کشور در عرصه سیاستگذاری عمومی با آن مواجه هستیم، امید می‌رود با بهره‌مندی از ظرفیت‌های این الگو سیاستگذاری بتوانیم به راهکارهایی مناسب در کشور دست یابیم. از سوی دیگر با توجه به فرهنگی دینی حاکم بر کشور و اهمیت اثرات فرهنگی که ابزارهای سیاستی دولتی به همراه دارد، استفاده از هر نوع شیوه و سازوکاری برای اثرگذاری و تغییر رفتار مناسب نبوده و استفاده از روش‌های نوین منوط به بررسی و تناسب با رویکردهای کلان فرهنگ دینی و ملی جمهوری اسلامی ایران است.

سیاستگذاری رفتاری

برای فهم مفهوم سیاستگذاری رفتاری، توجه به کارکرد سیاستگذاری ضروری می‌نماید. اندیشمندان مختلف از منظر نظرهای متعددی به تعریف و تبیین مفهوم سیاست پرداخته‌اند. بر اساس رویکرد فردگرایانه‌ای که اشنايدر و اینگرام (۱۹۹۰) ارائه کرده‌اند، سیاست عبارت است از «تلاش‌هایی ساختارمند برای اثرگذاری بر انتخاب‌ها و عادات رفتاری حساس مردم که اثراتی مهم برای عموم جامعه به همراه دارد». بنابراین می‌توانیم سیاست را به عنوان یک اهرم در نظر بگیریم که می‌تواند رفتارهای آحاد افراد، گروه‌ها و یا اجتماعات را تحت تأثیر قرار دهد (Ruggeri, 2019: 5). با این نوع نگاه، کارکرد اصلی سیاستگذاری، تغییر رفتار عموم مردم است. در این چارچوب استفاده از ظرفیت‌های دانشی رشته‌هایی مانند علوم رفتاری، روانشناسی شناختی و روان‌شناسی اجتماعی که مأموریت ذاتی آنها شناخت، تبیین و تغییر رفتار است، می‌تواند اثرگذاری مناسبی برای بهبود عملکرد فرایند سیاستگذاری داشته باشد. سیاست رفتاری شامل همه ابزارها و شیوه‌های سیاستگذاری عمومی است که هدف از آنها اثرگذاری بر رفتار فردی و جمعی افراد با استفاده از بینش‌های برخاسته از اقتصاد رفتاری، علوم رفتاری، روانشناسی و اعصاب‌شناسی است. این ویژگی، نقطه مشترک انواع سیاست‌های عمومی رفتاری است (Straßheim & Beck, 2019: 2). در تعریفی اجمالی‌تر، سیاستگذاری رفتاری به معنای «به کارگیری بینش‌های رفتاری در اقدامات سیاستی دولت جهت تغییر رفتاری مردم» (John & Gerry, 2019: 7) تعریف شده است. سیاست عمومی رفتاری مدعی است که رفتارهای ما علاوه بر جریمه‌ها و مشوق‌ها به طور مستقیم تحت تأثیر معماری انتخاب یعنی محیط اجتماعی و هنجارهای اجتماعی غالب می‌باشند (Sunstein, 2016: 18-22). یکی از ریشه نظری سیاست رفتاری، حوزه دانشی نوینی در عرصه دانش اقتصاد به نام «اقتصاد رفتاری» است. در واقع «اقتصاد رفتاری، شاخه‌ای از اقتصاد است که با یک رویکرد بین‌رشته‌ای، درصدد است تا بنیان‌های نظری، دستاوردها و ابزارهای سایر شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی نظیر روانشناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را با اقتصاد پیوند داده و براین اساس ضمن اصلاح فرضیه‌های اقتصاد متعارف، نظریات واقع‌گرایانه‌تری را برای بررسی جنبه‌های مختلف اقتصادی ارائه کنند. در نهایت نیز براساس این نظریات پیش‌بینی‌های دقیق‌تر از تحولات اقتصادی صورت پذیرفته و سیاست‌های مناسب‌تری نیز ارائه شود» (Rahbar & Amiri, 2014: 149). مبنای شکل‌گیری سیاستگذاری رفتاری، واقع‌بینی‌ای بود که در فهم شکل‌گیری رفتار انسان بود. در واقع بر اساس تلاش‌های اندیشمندانی همچون هربرت سایمون (۱۹۹۷) با طرح مفهوم «عقلانیت محدود»، تورسکی و کانمن (۱۹۷۸) با طرح مفهوم «میانبرهای ذهنی» و ریچارد تیلر و سانستین (۲۰۱۳) با ارائه سازه‌های مفهومی «معماری انتخاب» و «تلنگر» ضمن ارائه رویکردی واقع‌بینانه‌تر و ضمناً دقیق‌تر از تصمیم و قضاوت انسانی، مفروضه انسان عقلانی کنار گذاشته شد. توجه دقیق به تفاوت‌های این دو نگاه نسبت به انسان سبب شد تا اندیشمندان الگوهای نو در تغییر رفتار بر مبنای این واقع‌گرایی در شناخت انسان ارائه نمایند. تمایز الگوی این نوع نگاه به انسان با رویکرد عقلانی، توجه به دو نظام فکری است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

نظام شناختی دوگانه

یکی از پایه‌های تحلیل رفتاری که ریشه در نظریات روان‌شناسی شناختی دارد، نظریه فرایند دوگانه است که مبنای شکل‌گیری بخش قابل توجهی از ادبیات علمی روانشناسی مدرن و عصب‌شناسی قرار گرفت (Thaler & Sunstein, 2019: 19-22). نظریه

فرایند دوگانه تأکید می‌کند که مغز انسان به گونه‌ای عمل می‌کند که بین دو نوع تفکر تمایز ایجاد می‌کند: یکی بصری و خودکار و دیگری تأملی و منطقی است. کامن این شیوه‌های تفکر را به ترتیب سیستم ۱ و سیستم ۲ نامگذاری می‌کند. با این حال، ما وقتی از این شیوه‌های تفکر به عنوان تفکر خودکار و تفکر بازتابنده^۱ یاد می‌کنیم، از سنگ بنای نظریه تلنجر تیلر و سانستین نیز در واقع سخن می‌گوییم. ویژگی تفکر خودکار این است که سریع و غریزی است و معمولاً با تجربیاتی که به عنوان تفکر توصیف می‌شود مرتبط نیست. تفکر بازتابی با پردازش عمدی و آگاهانه اطلاعات همراه است. آهسته سخت است و نیاز به تمرکز دارد. بنابراین با خودآگاهی، تجربه اختیار و عاملیت، استقلال و اراده همراه است. ویژگیهای کلیدی هر سیستم در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۱ - شیوه‌های دوگانه تفکر

تفکر بازتابی	تفکر خودکار
کنترل شده	غیرکنترل شده
نیازمند تلاش	بدون نیاز به تلاش
کند	سریع
خودآگاه	ناخودآگاه
برای تصمیمات پیچیده	برای تصمیمات روزمره

نکته‌ی قابل توجه این است که مردم عمده تصمیمات روزانه خود مانند خرید، انتخاب وسیله‌ای برای حمل و نقل و مصرف انرژی را با استفاده از نظام فکری ۱ انجام می‌دهند. افراد حین فکر کردن در این نظام فکری، از میانبرهای ذهنی و قواعد اکتشافی مختلفی مانند نقطه آغاز و تنظیم مجدد، استفاده از شباهت‌ها و بهره‌گیری از اطلاعات در دسترس استفاده می‌کنند (Baron & et al, 2018: 68-73). همچنین عواملی مانند هیجان‌ها، انگیزاننده‌ها و وسوسه از دیگر مولفه‌های اصلی موثر بر نظام ۱ فکری است. این ویژگی‌ها در نظام فکری ۱ از یک سو سبب محدود شدن عقلانیت کامل در تصمیم‌گیری و عدم تحلیل موشکافانه ابعاد یک تصمیم می‌شود. اما از سوی دیگر استفاده از همین قواعد میانبر ذهنی کار را برای افراد آسان نموده و بار ذهنی آنها را کاهش می‌دهد و به همین سبب افراد در فعالیت‌های روزمره خود از میانبرها استفاده زیادی می‌کنند. به سبب رواج استفاده از میانبرها در زندگی روزمره، اندیشمندان حوزه تصمیم با طرح مفاهیمی مانند معماری انتخاب و تلنجر معتقدند که می‌توان با حسن استفاده از میانبرها رفتار افراد را در جهت کسب منافع عمومی و فردی ارتقاء و بهبود داد. در این نگاه با تنظیم و معماری محیط تصمیم و یا اصلاح گزینه‌های تصمیم می‌توان برای ارتقاء تصمیمات و رفتار افراد گام‌های جدی برداشت که در ادامه به تبیین بهتر این مفاهیم می‌پردازیم.

تلنجر و معماری انتخاب

چشم انداز سیاستگذاری رفتاری بسیار متنوع است. طیف وسیعی از ابزارهای سیاستگذاری وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: تلاش برای ساده‌سازی سیاسی و اداری برای کاهش بار شناختی شهروندان، برنامه‌های آموزشی برای تصمیم‌گیری در شرایط ریسک و عدم اطمینان، تکنیک‌های بازاریابی هنجارهای اجتماعی و تنظیم مقررات رفتاری برای جلوگیری از تحت نفوذ بردن مصرف‌کنندگان توسط صنعت (Oliver, 2017). تلنجر، بدون تردید برجسته‌ترین نوع سیاستگذاری عمومی رفتاری است (Thaler & Sunstein, 2019). بر اساس بینش‌های مربوط به قواعد اکتشافی و سوگیری‌های رفتاری، تلنجر به طور خاص، سازوکارهای سیستم شناختی را بدون استفاده از نیرو یا مشوق خاصی، مورد هدف قرار می‌دهد. از دهه ۱۹۷۰، روانشناسان استدلال کرده‌اند که میانبرهای ذهنی و سایر سوگیری‌های شناختی که مسیری متفاوت از مدل رفتار عقلانی را در پیش گرفته‌اند، در شرایط پیچیده متداول هستند (Tversky & Kahneman, 1978). برای مثال اطلاعات اضافی همیشه مفید نیست زیرا ممکن است باعث تشدید مشکل شود و قدرت تحلیل اطلاعات فرد را کاهش دهد. تلنجرها از این

سوگیری‌ها بواسطه طراحی مجدد محیط تصمیم‌گیری (معماری انتخاب^۱) برای هدایت رفتار افراد در جهت منافع خود افراد استفاده می‌کند. در واقع معماری انتخاب شامل سازوکارهایی است که توسط اقتصاددانان رفتاری برای طراحی محیط تصمیم با روش‌های خاصی به کار گرفته می‌شود. معمار انتخاب الگویی شهودی برای تصمیم‌گیری ایجاد می‌کند تا احتمال انتخاب بهتر توسط افراد بیشتر شود. در این میان تلنگر کلیدی‌ترین عنصر ساختمان در معماری انتخاب است. این دانش در مورد یک ناهنجاری خاص در تصمیم‌گیری است که برای حذف ناهنجاری یا جلوگیری از وقوع آن در محیط، مداخله‌ای صورت می‌دهد. از آنجا که معماری‌های انتخاب در همه جا وجود دارند، طرفداران تلنگر استدلال می‌کنند که سیاستگذاران باید در نقش طراحان محیط انتخاب و در واقع معماران انتخاب شوند ظاهر شوند (Thaler & Sunstein, 2019:1-5). بارزترین مثال تلنگر این است که مدیر یک رستوران در یک مدرسه، تلاش می‌کند با تغییر نحوه چینش غذاها بر روی میز و تسهیل دسترسی به غذاهای مقوی و سخت‌تر کردن دسترسی به غذاهای مضر، باعث افزایش مصرف غذاهای مقوی و کاهش آمار مصرف غذاهای مضر گردد.

قیم‌مآبی آزادی‌خواهانه؛ خمیرمایه حاکم بر سیاستگذاری رفتاری

مبتنی بر نظر نظریه‌پردازان و طرفداران قیمت‌مآبی آزادی‌خواهانه، علیرغم اینکه واژه‌های این ترکیب در فرهنگ سیاسی خیلی محبوب نیستند، اما وقتی این دو کنار هم می‌نشینند، معلوم می‌شود که معنای مناسبی دارد. جنبه آزادی‌خواهانه بر این نکته تأکید دارد که به طور کلی مردم، باید آزاد باشند آنچه را دوست دارند انتخاب کنند، حتی اگر نامطلوب باشد. وقتی از واژه آزادی‌خواهانه برای محدود کردن واژه قیمت‌مآبی استفاده شده است به معنای محافظت از آزادی است. در کنار آن جنبه قیمت‌مآبی انتخاب در این ادعا خلاصه می‌شود که به منظور فراهم آوردن زندگی طولانی‌تر، سالم‌تر و بهتر برای افراد، معماران انتخاب به دنبال تاثیر گذاشتن بر رفتار افراد هستند و تلاش آنها با رعایت و حفظ اصول موجه است. تلاش‌ها، همان تلاش‌های آگاهانه‌ای هستند که نهادهای بخش خصوصی و دولتی آن‌ها را انجام می‌دهند تا انتخاب‌های مردم را در جهاتی هدایت کنند که زندگی‌شان را بهبود بخشد. قیمت‌مآبی آزادی‌خواهانه نوع نسبتاً ضعیف، بدون مداخله و ملایمی از قیمت‌مآبی است؛ چون انتخاب‌ها را منع، تحمیل یا محدود نمی‌کند. اگر مردم بخواهند سیگار بکشند، زیادی شیرینی بخورند، طرح بیمه درمانی نامناسبی را انتخاب کنند یا موفق به پس‌انداز برای بازنشستگی نشوند، قیمت‌مآبی آزادی‌خواهانه آن‌ها را مجبور به انجام دادن کار دیگری نمی‌کند. حتی اوضاع را برای آنها دشوار هم نمی‌کند. بنابراین یک رویکرد قیمت‌مآبانه به حساب نمی‌آید (Thaler & Sunstein, 2019: 18-20). در عوض رویکرد تلنگر به‌گونه‌ای شرایط تصمیم را معماری می‌نماید که احتمال رهنمون شدن افراد به سمت تصمیم خوب بیشتر شود. با این حال اینگونه استدلال مورد قبول محققان این حوزه قرار نگرفته و سیاستگذاری رفتاری مورد نقد و بررسی آنها قرار گرفته است.

روش پژوهش

همانگونه که در مقدمه بیان شد هدف ما در این مقاله احصاء و تدوین نقشه‌ای جامع از نقدهای مطرح شده در این حوزه است. در ادامه به روش‌شناسی مراجعه به این متون و رسیدن به اهداف تحقیق اشاره می‌شود. برای احصاء چالش‌های مطرح شده در سیاستگذاری رفتاری، ابتدا همه منابع اطلاعاتی بررسی گردید. در این میان همه کتاب‌های تخصصی سیاستگذاری رفتاری شناسایی شدند و تا حد امکان دسترسی، مورد بررسی قرار گرفتند. در این میان، کتبی که در بخش جداگانه‌ای به مسئله چالش‌های اخلاقی پرداخته بودند مورد مطالعه و فیش برداری قرار گرفتند. همچنین در میان مقالات، ابتدا با واژه‌هایی نظیر Criticism to Behavioral Public Policy، Ethical Criticism to Nudge، (Political and) Ethical، (Political and) Ethical و Objections of Nudging در پایگاه‌های اطلاعاتی منابعی شناسایی شدند. همچنین منابعی در حین مطالعه منابع در مراحل آغازین پژوهش نیز، از میان منابع ارجاع داده شده مورد شناسایی قرار گرفتند. با توجه به گستره مقالات، صرفاً آن دسته از مقالات، مورد نظر قرار گرفتند که سعی داشتند نقشه‌ای جامع در مورد انتقادات اخلاقی وارده (توصیف چالش‌ها، تحلیل یا حتی پاسخ‌دهی) ارائه دهند. بنابراین مقالاتی که به نقد و بررسی یک راهبرد رفتاری یا دسته‌ای از راهبردها پرداخته بودند، کنار

1- Choice Architecture

گذاشته شدند. این مقالات نیز در کنار کتب ذکر شده، مورد مطالعه قرار گرفتند و کار فیش‌برداری و سپس نظم‌دهی به این فیش‌ها انجام گردید.

تحلیل مضمون

تحلیل مضمون، نوعی تحلیل محتوا و استنتاج از داده‌های کیفی است که نظریه‌سازی بر اساس واحدهای مضمون انجام می‌گردد. در این روش با پیدا کردن الگو(های) موجود پوشیده در داده‌ها یا بازخوانی تشخیص و دیدگاه پژوهشگران درباره داده‌ها تلاش می‌شود تا یافته‌های تحقیق بهبود یابند. (Barroso & Sandelowski, 2007, p. 145) برای پیاده‌سازی تحلیل مضمون می‌توان از دو الگوی قیاسی و یا استقرائی بهره جست. از آنجا که اجرای قیاسی تحلیل مضمون نیازمند مدل اولیه است و این تحقیق به دنبال کشف و شناسایی چالش‌های موجود در زمینه‌ی سیاستگذاری رفتاری است، از این‌رو از الگوی استقرائی استفاده شده است. برای فرایند تحلیل مضمون، پژوهشگران (Abedi Jafari & et al., 2011, Clarke & Braun; 2006, 2001, Stirling) مراحل را معرفی نموده‌اند که به اختصار توضیح داده می‌شود. گام نخست، آشنا شدن با متن داده‌ها است. در این مرحله، پژوهشگر ضمن استخراج داده‌ها، به خوبی با آنها انس می‌گیرد. گام بعد، ایجاد کدهای اولیه است. پژوهشگر از طریق کدگذاری، به تفکیک متن به بخش‌های کوچک‌تر می‌پردازد و ایده‌های اولیه را از تحلیل داده‌ها می‌نویسد. گام سوم، جست‌وجو و شناخت مضامین است که از بخش‌های کدگذاشته متن مضامین، استخراج می‌شوند. گام چهارم، ترسیم شبکه مضامین است. پژوهشگر در این مرحله، ضمن بررسی هم‌خوانی مضامین با کدهای مستخرج و مرتب نمودن مضامین، به انتخاب مضامین اصلی، سازمان‌دهنده و فراگیر می‌پردازد. وی سپس به تحلیل شبکه مضامین می‌پردازد. در این مرحله، مضامین، تعریف و نام‌گذاری می‌شود و پژوهشگر به توصیف و توضیح شبکه مضامین می‌پردازد. گام پایانی، مرحله تدوین گزارش است که با تلخیص شبکه مضامین و بیان مختصر و صریح آنها، نمونه‌های جالب از داده‌ها استخراج می‌شود.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

توصیف چالش‌ها

با توجه به مطالعات انجام شده، به نظر می‌رسد ملاحظات اخلاقی مطرح شده برای رویکرد تلنگر سیاستگذاری رفتاری را می‌توان حول دو موضوع و محور اصلی زیر قرار داد. این دو محور کلی همان مضامین فراگیری هستند که بر اساس تحلیل و انتزاع از مضامین سازنده و پایه ایجاد می‌شود. مضمون فراگیر اول این است که این رویکرد مبتنی بر اصل قییم مآبی^۱ است. اصلی که به ادعای منتقدان، به صورت جدی ملاحظات را در رابطه با بی‌طرفی‌های لیبرال مطرح می‌کند. این ملاحظات در واقع ناشی از سازوکارهای رفتاری نیستند؛ بلکه هر کسی که در مقام سیاستگذاری عمومی برآید، در هر رهیافتی از سیاستگذاری عمومی که باشد، با این مسائل مواجه خواهد بود (Hansen & Jespersen, 2013:12). دغدغه منتقدان در این موضوع این است که زیر چتر عنوان جذاب رعایت منافع، منظور کدام منافع و با چه تعریف و با چه میزان حدود است؟ مضمون فراگیر دوم انتقادات این است که سازوکارها و ابزارهای رفتاری دستکارانه هستند و از ضعف‌های شناختی افراد استفاده می‌کنند. این تحت نفوذ بردن، منجر به برخی ملاحظات اخلاقی می‌شود. به عبارت دیگر ممکن است کسی از تلنگر استفاده کند ولی به صورت قییم‌مآبانه نباشد و بالعکس، ممکن است کسی از مداخله ای قییم‌مآبانه انجام دهد درحالی که از تلنگر استفاده نکرده است (Id:12). دغدغه منتقدان در این موضوع این است که دولت‌ها با سیاستگذاری، آزادی شهروندان را محدود کرده و به نوعی در زندگی شخصی افراد ورود می‌کنند. در ادامه به تشریح جزئیات چالش‌های اخلاقی سیاستگذاری رفتاری می‌پردازیم.

1- Paternalism

۱- محور اول، چالش‌های رویکرد قیّم‌مآبی

بر اساس تحلیل منابع این حوزه، انتقادهای وارد بر رویکرد قیّم‌مآبی را می‌توان در دو دسته کلی چالش‌های اساسی در تشخیص منافع شهروندان و چالش‌های اخلاقی ناشی از بکارگیری قیّم‌مآبی در نظر گرفت (در واقع این دو مورد همان مضامین سازماندهنده ذیل چالش‌های رویکرد قیّم‌مآبی است). در این بخش ابتدا چالش اساسی در تشخیص منافع شهروندان مورد توجه قرار گیرند چرا که این‌ها، مبنایی هستند برای چالش‌های مرتبط با قیّم‌مآبی.

چالشی اساسی در تشخیص منافع شهروندان

اصل چالش قیّم‌مآبی در بندهای گذشته توضیح داده شد. طرفداران رویکرد تلنجر، با مطرح ساختن مفهوم قیّم‌مآبی آزادی‌خواهانه^۱ چنین ادعا می‌کنند که برای جلوگیری از سوء استفاده از سازوکارهای رفتاری می‌بایست سیاستگذاری براساس منافع شهروندان و براساس قضاوت آنان از منافعشان باشد. برای مثال رستوران‌ها از تلنجر برای مصرف غذای مقوی‌تر با هدف افزایش سلامت عمومی استفاده کنند. در این مثال سلامت عمومی به عنوان هدفی تلقی شده است که منطبق بر منافع و اهداف شهروندان است. براین اساس تلنجر باعث می‌شود شهروندان براساس مطلوبشان دست به انتخاب بزنند چرا که اساساً مردم باید آزاد باشند تا آنچه را که می‌خواهند، حتی اگر نامطلوب باشد، برگزینند (Hansen & Jespersen, 2013:11 و Thaler & Sunstein, 2019:13-20 و Sunstein, 2016: 43). در پاسخ به این ادعا، منتقدین مسائلی را در ادبیات علمی و آکادمیک دنیا تحت عنوان مسائل معرفت‌شناختی^۲ مطرح کرده‌اند؛ گفته می‌شود که حتی اگر سیاستگذاران بخواهند به این آرمان (سیاستگذاری براساس قضاوت افراد از منافعشان) وفادار بمانند، مسائل همچنان باقی خواهند بود؛ چرا که ممکن است موانع قابل توجهی در تعیین آنچه مردم به نفع خود قضاوت می‌کنند وجود داشته باشد. در ادامه به توضیح آنان می‌پردازیم.

عدم خودآگاهی فردی نسبت به منافع خود و نسبت به عوامل موثر بر انتخاب

اولین مسئله این است که در برخی موارد افراد تا کنون درباره ترجیحات خود در یک موضوع معین، فکر نکرده‌اند. به عبارت دقیق‌تر برای خود افراد نیز دقیقاً مشخص نیست که در این موارد منافعشان چگونه است (Rebonato, 2012:4 و Vallgård, 2012:4 به نقل از Hansen & Jespersen, 2013:11). همچنین، افراد در بسیاری از موقعیت‌ها نسبت به بسیاری از عوامل موثر بر انتخاب‌هایشان نیز خودآگاهی ندارند و حتی اگر هم داشته باشند، نمی‌توانند آن را به زبان روشنی که قابلیت مدل‌سازی انتخاب اقتصادی را داشته باشد، بیان کنند (Abdukadirov, 2020:65-67, Straßheim & Beck, 2019:320).

عدم اظهار

مسئله بعدی این است که حتی اگر افراد نسبت به ترجیحات و منافع خودشان آگاهی داشته باشند، مواردی وجود دارد که افراد تا کنون در مورد آنها اظهار نظر نکرده‌اند تا ویژگی‌های منافع آنان در آن موضوع معین برای سیاستگذاری مشخص گردد (Rebonato, 2012:4 و Vallgård, 2012:4 به نقل از Hansen & Jespersen, 2013:11).

انعطاف ترجیحات

در ادامه مسئله فوق گفته می‌شود که حتی اگر کسی نظر آنان را جویا شود، ترجیحات شهروندان به دلیل تفاوت در نحوه ارائه گزینه‌ها در یک موقعیت انتخاب، به شدت منعطف هستند. به عبارت دیگر تفاوت کیفیت محیط انتخاب و نحوه ارائه گزینه‌ها باعث می‌شود افراد متناسب با هر موقعیت انتخابی که در مورد یک موضوع واحد هستند، علایق و خواست‌های متفاوتی از خود نشان دهند (Id).

1- Libertarian Paternalism
2- Eepistemic

ماهیت چندبعدی، پیچیده و ذهنی منافع

هرچند اقتصاد رفتاری (به عنوان خاستگاه سیاستگذاری رفتاری)، از طریق وارد کردن کژکارکردها و سوگیری‌های شناختی باعث واقع‌بینانه‌تر شدن مدل انتخاب اقتصادی شده است، اما همچنان در تحلیل‌های خود مدل ترجیح-رضایت محدود شده را (که در قلب مدل انتخاب نئوکلاسیک است) حفظ کرده است. در این مدل عامل اقتصادی بالاترین ترجیحات ممکن خود را با توجه به محدودیت‌های موجود، ارضاء می‌کند. منظور از ترجیحات در این مدل نیز صرفاً رتبه‌بندی حالاتی از جهان خارج بدون هیچ پایه روانشناختی است. در نتیجه این مدل‌سازی، می‌توان طیف گسترده‌ای از انگیزاننده‌های اقتصادی را شناسایی کرد اما در مورد واقعیت آنچه که موجب انگیزش فرد است حرف دقیقی نمی‌توان زد. به عبارت دیگر محققان انگیزاننده‌های انسانی را در قالب مفاهیمی کلی مانند خوشبختی و سودمندی در نظر می‌گیرند و یا در بهترین حالت، مفاهیمی خاص‌تر اما بسیار کلی مانند ثروت و سلامتی را مطرح می‌کنند (Straßheim & Beck, 2019: 320). اما واقعیت این است که منافع افراد که باعث انگیزش آنان می‌شود چندبعدی، پیچیده و ذهنی هستند. به عبارت دقیق‌تر اهدافی چون ثروت، خوشبختی و سلامت، گرچه در سطح همین کلیت، منافع مشترک و عمومی میان همه هستند اما این کلی بودن باعث می‌شود هر فرد آن را به روش‌های مختلفی با منافع دیگر تفسیر و ترکیب کند درحالی که سیاستگذاران هیچ اطلاعی از این پیچیدگی‌ها ندارند. عوامل ذهنی متعدد به عنوان اهداف فرد، در موقعیت‌های تصمیم‌گیری مختلف هرکدام حضور و نقش و اهمیت متفاوتی دارند و همیشه در نسبت ثابتی با یکدیگر قرار ندارند. تلنگرها طراحی شده‌اند برای افزایش یک نفع که حتی اگر آن نفع، نفع مورد نظر فرد باشد، ممکن است به دلیل سرشت پیچیده و چندبعدی منافع، بر سایر منافع که همان فرد لاقلاً همان قدر برایشان ارزش قائل باشد، تأثیرات غیرعمد و بعضاً مغایر داشته باشد. برای مثال مداخلات در جهت افزایش پس انداز بازنشستگی ممکن است به طور منفی بر سایر اهداف افراد، چه مالی و چه غیرمالی تأثیر بگذارد. در اصل انحصار افزایش ثروت در پس انداز بازنشستگی یعنی نادیده گرفتن سایر معانی آن در طول عمر. یا در مسئله سلامت، هر فرد متناسب با شرایط خود تفسیر خود را دارد، مثلاً فردی سلامت را کاهش وزن، دیگر افزایش وزن، دیگری عضله‌سازی و ... تفسیر می‌کند. در حقیقت انتخاب‌هایی که سیاستگذاران فکر می‌کنند بی‌تدبیرانه و یا اشتباه هستند، ممکن است به خوبی نفع حقیقی افرادی که این تصمیمات را می‌گیرند، افزایش دهند (Abdukadirov, 2020: 65-67, Straßheim & Beck, 2019: 320).

ماهیت کاملاً کیفی برخی منافع

مسئله بعدی این است که برخی اهداف فردی وجود دارند که در قالب مدل‌سازی‌های ریاضی بده بستان قرار نمی‌گیرند؛ برای مثال می‌توان به برخی مولفه‌های اخلاقی مثل عمل به برخی فضایل اخلاقی چون ایثار و دوری از رذایل اخلاقی چون دروغ نگفتن و دزدی نکردن، اشاره کرد. حتی به برخی اهداف اجتماعی مثل عدالت و برابری که افراد حاضرند حتی بعضاً جان خویش را نیز در مسیر حفظ این آرمان‌های بشری از دست بدهند از جمله آنهاست (Id). ماهیت کیفی منافع شهروندان باعث نوعی ابهام و ناتوانی در محاسبه و شناخت دقیق این منافع خواهد گردید. طرفداران رویکرد تلنگر در پاسخ به اشکالات فوق اینگونه استدلال می‌کنند که اغلب انتخاب‌های افراد مبتنی بر ترجیحاتی است که منافع واقعی آنها را نشان نمی‌دهد. بنابراین برای فهم منافع واقعی افراد باید شرایط ایده‌آلی را فرض کنیم که در آن فرد همه اطلاعات لازم را داشته باشد، با بیشترین دقت ممکن استدلال کند و در شرایط ذهنی مناسب برای انتخاب باشد. تصمیمی که فرد در چنین موقعیتی اتخاذ می‌کند نشان‌دهنده ترجیحات و منافع واقعی او خواهد بود. در نتیجه سیاستگذاران باید بواسطه تلنگر، هدایت کردن افراد به سمت این ترجیحات واقعی‌شان را برعهده بگیرند (Straßheim & Beck, 2019: 321-322). اشکالی که منتقدان سیاست رفتاری به این ادعا مطرح می‌کنند موضوع چالش بعدی است.

ترسیم شرایط ایده‌آل مبتنی بر قضاوت ارزشی

پاسخ منتقدان به استدلال فوق این است که بدون قضاوت ارزشی چگونه می‌توان اطلاعات کامل و شناخت نامحدود و اراده کامل را تشخیص داد؟ به عبارت دیگر سیاستگذاران و مجموعه پژوهشی پشتیبان سیستم سیاستگذاری، در تعیین آن شرایط

ایده آل که فرد ترجیحات واقعی خود را بروز می دهد و در فرآیند فعالیت های پژوهشی، در تعیین اهداف پژوهشی و فرضیه سازی و در رای به کفایت شواهد برای تایید یا رد یک فرضیه و ... به شدت تحت تاثیر ارزشهای سیاسی و اجتماعی و اخلاقی هستند (Lepenies & Malecka, 2019: 12-14).

عدم فهم نحوه کنش

حتی اگر بتوان آن شرایط ایده آل و فراطبیعی را تشخیص داد، چگونه خواهیم فهمید انسانها در صورت داشتن آن شرایط ایده آل چگونه کنش خواهند کرد؟ (Straßheim & Beck, 2019: 322). در واقع مسئله این است که حتی در صورت تشخیص شرایط ایده آل، باز هم نمی توان گفت شهروندان اگر در چنین شرایطی قرار بگیرند، لزوماً به دنبال منافع حاصل از چنین آگاهی، خواهند رفت. به عبارت دیگر، اشاره به نوعی غیر واقع گرایی ارزش شناختی دارد.

چالش های اخلاقی رویکرد قیم مآبی

سیاستگذاران عملاً نمی توانند منافع شهروندان را بر اساس قضاوت خود شهروندان شناسایی کنند. یکی از انتقادهای قدیمی نسبت به دخالت دولت از طریق سیاستگذاری است که توسط اندیشمندانی چون جان استورات میل نیز طرح شده است (Abdukadirov, 2020: 67-68). بر اساس این خط فکری، چالش های اخلاقی در به کارگیری رویکرد تلنگر به صورت قیم مآبانه ایجاد خواهد شد که در ادامه به اساسی ترین این چالش ها اشاره می شود.

تحلیل ارزش های سیاستگذاران به شهروندان و نقض بی طرفی لیبرال

اولین چالش این خواهد بود که سیاستگذاران منافع شهروندان را بر اساس ادراک خودشان از منافع آنان شناسایی خواهند کرد و در نتیجه ارزش های آنها به شهروندان تحمیل خواهد شد. این تحمیل باعث نقض اصل اساسی دموکراسی یعنی بی طرفی لیبرال^۱ خواهد شد. بی طرفی لیبرال به این معنی است که هر فرد حق دارد تا ایده خود درباره زندگی خوب را، بر اساس قضاوت خودش، دنبال کند؛ تنها مانع در این مسیر این است که باعث تعدی و نقض حقوق دیگران نشود (Abdukadirov, 2020: 69). به عبارت دیگر می بایست ترجیحات، تمایلات و اهداف واقعی یک فرد در کنش هایش منعکس شود در حالی که در رویکرد تلنگر، چه آنهایی که مبتنی بر سیستم ۱ طراحی شده اند و چه آنهایی که بر اساس سیستم ۲ فعالیت می کنند، افراد دیگر نمی توانند به صورت مستقل دست به انتخاب بزنند و در حقیقت این ترجیحات سیاستگذاران و طراحان تلنگر است که در کنش های این افراد خود را نشان می دهد (Schmidt & Engelen, 2020: 4).

اثرگذاری بر اتخاذ اهداف خرد و کلان زندگی شهروندان

نکته بعد در ذیل چالش نقض بی طرفی لیبرال این است که مداخله تلنگرها نه تنها در هدایت انتخاب های خرد روزمره شهروندان موثر است، بلکه در اتخاذ اهداف کلی زندگی نیز تاثیرات قابل توجهی دارد. برای مثال برجسب های افزایش سوخت بر روی ماشین های جدید، نه تنها در انتخاب خود آنها، بلکه در معیار قضاوت میان ماشین ها نیز مؤثر است و باعث برجسته شدن یک معیار و کم رنگ تر شدن معیار دیگری می شود. سانستین که از مدافعان و یکی از مبدعان نظریه تلنگر است، این اثرگذاری را می پذیرد ولی اهمیت آن را کم و قابل چشم پوشی می بیند. در هر صورت این نوعی قضاوت ارزشی در مورد اهداف افراد است که ماهیت پیچیده و ذهنی و چند وجهی منافع افراد که هر کدام اهمیت های متفاوتی دارند را نادیده می گیرد (Straßheim & Beck, 2019: 324-325).

1- Liberal Neutrality

انحراف دولت از کارکرد اصلی خود

چالش بعدی این است که بنابر ادعای طرفداران سیاستگذاری رفتاری، این الگو از بیش‌های رفتاری در جهت تصمیم‌گیری‌های بهتر شهروندان در جهت نیل به منافعشان استفاده می‌کند. بنابه اعتقاد برخی مخالفان این مسئله باعث می‌شود نهاد دولت از کارکرد اصلی خود دچار انحراف گردد. در نگاه آنها، نقش صحیح دولت، محافظت از شهروندان در برابر دیگران است نه خودشان. موافقان تلنجر استدلال می‌کنند که تأثیرات معماری انتخاب در تصمیم‌گیری اجتناب‌ناپذیر است، بنابراین اجتناب از کاریست سازوکارهای تلنجر برای طراحی و ترتیب‌دادن گزینه‌ها به گونه‌ای که باعث تصمیم‌گیری بهتر شهروندان گردد، غیرمسئولانه خواهد بود (Thaler & Sunstein, 2013:1164). اما منتقدین پاسخ می‌دهند که اگرچه درست است که هر گزینه باید به طریقی ارائه شود و نحوه ارائه آن تأثیری در انتخاب انجام شده خواهد داشت، اما این بدان معنا نیست که دولت باید در معماری انتخاب مداخله کند تا بر انتخاب‌ها به صورت قیم‌مآبانه تأثیر بگذارد. در واقع ما هیچ گزینه‌ای نداریم جز اینکه محیط‌های انتخاب را مطابق با برخی از ارزش‌ها شکل دهیم اما این ارزش‌ها نباید قیم‌مآبانه یا رفاه‌گرایانه باشند. انتخاب‌ها را می‌توان به هر طریقی ترتیب داد، از جمله مواردی که باعث افزایش راحتی، تجربه و زیبایی به نفع انتخاب‌کنندگان است. شهروندان نیازی به قیم‌مآبی ندارند (Straßheim & Beck, 2019:325). بنابراین اصرار بر موضع قیم‌مآبی در عمل منجر به این خواهد شد که به جای فراهم‌آوردن شرایط نیل به خوشبختی منحصر بفرد هر شخص، در دام رفاه‌گرایی گرفتار آییم. یعنی حرکت در جهت افزایش برخی از معیارهای کلی به جای منافع هر فرد (Straßheim & Beck, 2019:322) به نقل از (Korobkin, 2009).

۲- محور دوم، چالش‌های اخلاقی خاص سازوکارهای رفتاری

در ادامه به توصیف چالش‌هایی خواهیم پرداخت که ناشی از به کارگیری هریک از سازوکارهای رویکرد تلنجر سیاستگذاری رفتاری هستند.

سوءاستفاده از سوگیری‌ها و ناکارآمدی‌های شناختی

یکی از نقدهایی که به تلنجرها وارد شده این است که تلنجرها توانایی عقلایی و آگاهانه مردم را به کار نمی‌گیرند، بلکه در عوض، با تکیه بر آنها سبب تضعیفشان می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، تلنجرها از طریق تکیه بر فرآیندهایی که خارج از دایره عقلانیت هستند^۱ (مانند احساسات) باعث سوق دادن افراد به سمت اهدافی خاص می‌شوند. برای مثال بازچینش غذاها توسط مدیر کافه تریا و افزایش دسترسی به برخی مواد غذایی خاص و در نتیجه افزایش مصرف این مواد نسبت به سایر مواد غذایی، بر اثرات روانشناسی زیرکانه‌ای تکیه می‌کند تا افراد را به سوی گزینه‌هایی که فکر می‌کند انتخاب آن گزینه‌ها برای خود انتخاب‌کنندگان بهتر است هدایت کند (Schmidt & Engelen, 2013; Abdulkadrirov, 2020:71-73; Hansen & Jespersen, 2020).

تحت نفوذ بردن و نقض استقلال، کرامت و عقلانیت افراد

تکیه بر این ضعف‌های شناختی، در کنار احتمال تلاش‌هایی برای سواستفاده از آنها توسط طراحان تلنجر باعث شده است که منتقدین چالش‌های تامل برانگیزی را تحت عنوان تحت نفوذ بردن^۲ در مواجهه با رویکرد تلنجر مطرح سازند. تلنجرها انتخاب‌های افراد را تحت نفوذ می‌برند (Hansen & Jespersen, 2013:8; Ruggeri, 2019:74). سانسیتین در توضیح معنای تحت نفوذ بردن می‌نویسد: یک عمل وقتی تحت نفوذ بردن محسوب می‌شود که تلاش کند بر مردم به گونه‌ای اثر بگذارد که به اندازه کافی ظرفیت‌های آنان را برای یک انتخاب با تامل و تعمق درگیر ننماید. به عبارت عامیانه‌تر، با فرد مانند یک عروسک کوچک شده رفتار شود. مسئله این است که تحت نفوذ بردن به معنای تعدی به استقلال فرد از طریق منحرف کردن و توهین به قدرت

1- Arational
2- Manipulation

تصمیم‌گیری اوست. به عنوان مثال می‌توان به تبلیغات زیر آستانه‌ای^۱ اشاره کرد. در نتیجه در مورد تلنگر این نگرانی پیش می‌آید که ابزاری است در دست دولت برای اعمال کنترل بر زندگی و تصمیمات شهروندان؛ یا ابزاری هستند که دولت‌های مدرن فراتر از اشکال سنتی کنترل اجباری، بر افراد اعمال می‌کنند و آنها را از طریق تصمیمات به ظاهر آزادانه خودشان مدیریت می‌کنند (Schmidt & Engelen, 2020: 6-7). در نتیجه، مسئله‌ای بسیار جدی رخ می‌نماید که با اصول آزادی و دموکراسی تناقضات قابل توجهی دارد و آن اینکه چنین تعاملی با شهروندان باعث نقض استقلال تصمیم‌گیری، نگاه به انسان به مثابه موجوداتی غیر عقلانی و نقض احترام و کرامت شهروندان است. چنین نگاهی به شهروندان باعث این می‌شود که با آنها به مثابه کودک^۲ تعامل شود. علاوه بر این، در بعضی مداخلات تلنگر، بواسطه نوع خاص سازوکارهای رفتاری، مثلاً استفاده از فشار اجتماعی برای ترغیب به انجام یک رفتار خاص و در نتیجه خجالت زده شدن فرد، ممکن است عزت و احترام افراد خدشه‌دار شود (Schmidt & Engelen, 2020: 5. Sunstein, 2015: 27).

محروم شدن از مزیت یادگیری و رشد

افرادی که به سوی انتخاب‌های بهتر تلنگر زده می‌شوند، دچار اشتباه نمی‌شوند و در نتیجه از مزیت یادگرفتن از اشتباهاتشان و آزمون و خطا کردن که ابزاری مهم برای رشد شناختی است، محروم می‌شوند. تلنگرها با سلب کردن مسئولیت تصمیم‌هایی که افراد می‌گیرند (از جمله تصمیمات غلط) باعث عدم رشد قضاوت‌های عملیاتی و ظرفیت‌های تصمیم‌گیری آنها می‌شوند. در حقیقت انتخاب کردن یک توانایی است که از طریق تمرین بهبود می‌یابد (Sunstein, 2015: 24. Schmidt & Engelen, 2020: 5. Straßheim & Beck, 2019: 326).

عدم شفافیت دموکراتیک

بررسی شفافیت اقدامات سیاستگذاری، در قلب سیاستگذاری دموکراتیک قرار دارد و مفاهیمی چون پاسخگویی، احترام، پذیرش و رضایت به آن بستگی دارند. تیلر و سانستین مبتنی بر اصل «ضرورت/اعلام عمومی»^۳ مطرح شده توسط جان رالز (لزوم افشاء سیاستگذاری‌ها توسط دولت برای مردم)، شفافیت را اصل راهنمای مقابله با همه چالش‌های هنجاری^۴ در رویکرد تلنگر می‌دانند. بنابراین معتقدند سیاستگذاران رفتاری، می‌بایست هم در مورد انگیزه‌ها و اهداف سیاستگذاری‌ها و هم در مورد روش و ابزارهای استفاده شده توسط دولت، شفافیت لازم و امکان نظارت و پایش را فراهم آورند (Hansen & Jespersen, 2013: 15-16).

اشکال اول

اشکالی که منتقدین به عنوان یک چالش اخلاقی مطرح کرده‌اند این است که اولاً در برخی از سازوکارهای سیاستگذاری رفتاری اساساً امکان این شفافیت وجود ندارد مثل قاعده پیش فرض یا اثرات زیرآستانه‌ای یا برخی چارچوب‌بندی‌ها؛ چرا که در صورت اعمال این شفافیت در حقیقت این سازوکارها خاصیت خود را از دست خواهند داد. ثانیاً از آنجایی که هیچ موقعیت انتخابی خنثی نیست (حتی اگر معمار انتخاب عامدانه به آن جهت‌دهی نکرده باشد) و بسیاری از تغییرات کوچک موثر هستند، اساساً امکان شفاف‌سازی در مورد همه این ویژگی‌های موثر و کوچک وجود ندارد. بنابراین مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که چگونه یک دولت می‌تواند از ابزاری استفاده کند که اثرگذاری آنها به صورت مبهم و غیر شفاف است و برخی شهروندان از این ابزارها و فرآیند مداخله آنها آگاهی ندارند؟ (Hansen & Jespersen, 2013: 15-16).

1- Subliminal Advertising

2- Infantilize

3- The Publicity Principle

4- Normative Objections

تلاش برای اثرگذاری بر روی انتخاب‌های افراد از طریق ارائه محرک‌هایی که پایین‌تر از آستانه ادراک آگاهانه فرد می‌باشند.

اشکال دوم

مسئله بعد ذیل سیاستگذاری دموکراتیک در رویکرد تلنگر مربوط به سازوکارهای نهادی آنهاست. در دنیا اندیشکده‌هایی وجود دارد که گزارش‌های سیاستی خود را مبتنی بر این بینش‌های رفتاری تهیه و تنظیم می‌کنند. از جمله این اندیشکده‌ها یا به عبارت دقیق‌تر، واحد‌های تلنگر، تیم بینش‌های رفتاری بریتانیا است. در مسئله‌شناسی سیاستگذاری رفتاری (یافتن سوگیری‌های رفتاری و اعمال مداخله در قبال آن‌ها، یا به صورت اهرم قرار دادن آنها یا تلاش برای جلوگیری از رخداد این سوگیری‌ها) که یک بحث کارشناسی است، از نظر کارشناسان علوم رفتاری استفاده می‌شود، بدون اینکه ضرورتاً از نهادهای مشورتی دموکراتیک برآمده از اراده جمعی استفاده شود. به تبع این مسئله، دغدغه مهندسی جوامع به وجود می‌آید (Lepenies & Malecka, 2019: 9-11).

اولویت یافتن اثربخشی حاصل از روش‌شناسی تجربی در سیاستگذاری

مسئله دیگری که از جانب برخی منتقدان مورد توجه قرار گرفته، این است که علت ارزش یافتن سازوکارهای رفتاری در سال‌های اخیر بیش از آنکه ناشی از هنجارهایی چون حفظ آزادی انتخاب و عدم اجبار و یا ناشی از ارزش‌های اقتصادی چون ارزان بودن باشد، ناشی از علم تجربی است. به عبارت دقیق‌تر، آنچه اهمیت پیدا کرده است، اثربخشی حاصل از روش‌شناسی تجربی (مبتنی بر شواهد / مادی) است. در حالی که در سایر رهیافت‌های سیاستگذاری، معیار انتخاب ابزار (مثل اجبار، ممنوعیت، مشوق مالی، اقناع و ...) صرفاً اثربخشی تجربی نبود بلکه معیارهای دیگر نشأت گرفته از ویژگی‌های ذاتی ابزار نیز در کار بود. این مسئله باعث تغییر در فرآیند‌های اتخاذ ابزار در سیاستگذاری شده است (Lepenies & Malecka, 2019: 8). مجموعه انتقادات وارد شده به الگوی سیاستگذاری رفتاری را می‌توان در قالب جدول زیر تلخیص جمع‌بندی نمود.

جدول ۲ - چالش‌های اخلاقی مطرح شده بر سیاستگذاری رفتاری در یک نگاه

چالش‌های اخلاقی	محورهای اصلی
عدم خودآگاهی فردی نسبت به منافع خود و نسبت به عوامل موثر بر انتخاب	چالشی اساسی در تشخیص منافع شهروندان
عدم اظهار	
انعطاف ترجیحات	
ماهیت چندبُعدی، پیچیده و ذهنی منافع	
ماهیت به شدت کیفی برخی منافع	
ترسیم شرایط ایده‌آل مبتنی بر قضاوت ارزشی	
عدم فهم نحوه کنش	چالش‌های رویکرد قیّم‌مآبی
عدم توانایی برای تشخیص منافع شهروندان، باعث بوجود آمدن چالش‌هایی اخلاقی برای قیّم‌مآبی می‌شود	
تحمیل ارزش‌های سیاستگذاران به شهروندان و نقض بی‌طرفی لیبرال	چالش‌های اخلاقی رویکرد قیّم‌مآبی
اثرگذاری بر اتخاذ اهداف خرد و کلان زندگی شهروندان	
انحراف دولت از کارکرد اصلی خود	

سوءاستفاده از سوگیری‌ها و ناکارآمدی‌های شناختی	چالش‌های اخلاقی مختص سازوکارهای رفتاری
تحت نفوذ بردن و نقض استقلال، کرامت و عقلانیت افراد	
محروم شدن از مزیت یادگیری و رشد	
عدم شفافیت دموکراتیک	
اولویت یافتن اثربخشی حاصل از روش‌شناسی تجربی در سیاستگذاری	

با توجه به چالش‌هایی که معرفی شد، در ادامه نوشتار تلاش شده است تا این چالش‌ها مورد تحلیل قرار گرفته و ویرای صورت‌بندی که از این چالش‌ها ارائه شده است، موضوعات اصلی مورد توجه در آنها استخراج شود. آنچه در ادامه طرح می‌شود، موضوع‌شناسی بنیادینی است که می‌توان با زبان مفاهیم بهتر با مکاتب اخلاقی زبان گفتگو ایجاد نمود.

آزادی

آنچه که به عنوان پیش فرض در چالش‌های مذکور، مشخص و البته مصرح بود، این انگاره بود که براساس اصل بی‌طرفی لیبرال، هر فرد شهروند این حق را دارد تا ایده خود درباره زندگی خوب را براساس قضاوت خودش دنبال کند. اساساً مردم باید آزاد باشند تا آنچه را که می‌خواهند، حتی اگر نامطلوب باشد، برگزینند. تنها مانع در این مسیر این است که باعث تعدی و نقض حقوق دیگران نشوند. به عبارت دیگر هر فرد می‌تواند هر تصمیمی که برای زندگی شخصی خود بخواهد اتخاذ کند و تنها جایی که دولت مشروعیت دخالت دارد، آنجایی است که پیگیری تحقق ترجیحات تک‌تک افراد از جانب خودشان، باعث تعدی به حقوق سایر افراد شود (Abdukadirov, 2020: 69). بنابراین واضح است که اولین نکته‌ای که باید مورد بحث قرار گیرد، بحث آزادی است. منظور از آزادی از منظر منتقدین به صورت دقیق این است که افراد حق دارند به صورت کاملاً مستقل، آزاد و به دلخواه خودشان؛ ترجیحات، ارزشها، منافع و اهداف خرد و کلان زندگی خود را تعیین کنند و به صورت مستقل و به دور از مداخله دیگران، انتخاب‌های زندگی خود را داشته باشند و کسی غیر از خودشان مشروعیت دخالت در این امر را ندارد. به عبارت دیگر هر فرد خود حاکم بر سرنوشت خویش است. بنابراین سوال اصلی که اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که میزان آزادی افراد در تعیین ارزش‌ها و اهداف در جامعه چیست و حد و حدود آن به چه اندازه‌ای است؟ به عبارت دیگر، افراد به چه میزان در تعیین اهداف و ارزش‌های خود آزادند و چارچوب آن چیست؟ نکته بعد که قابل توجه است و در قسمت توصیف‌ها نیز بدان اشاره شده بود، این است که منتقدان غربی در مقام دفاع از بخش خصوصی در استفاده از سازوکارهای تلنگر برآمده‌اند و مجوز به کارگیری این سازوکارها را، صرفاً به شرط عدم کلاهبرداری، برای این بخش صادر کرده‌اند. استدلال آنها این است که اولاً بخش خصوصی ادعای قیم‌مآبی ندارد ولی دولت این ادعا را دارد، در حالی که مردم چنین انتظاری از دولتشان ندارند. ثانیاً اینکه مردم در تعامل با بخش خصوصی می‌توانند به شرکت‌های رقیب مراجعه کنند ولی در بخش دولتی این حق انتخاب وجود ندارد. در تحلیل این نکات باید بیان کرد که به نظر مغالطه‌ای رخ داده است. چرا که همانطور که ذکر شده علت اصلی اشکالات وارد شده بر قیم‌مآبی دولتی به این خاطر بود که سیاستگذاران عمومی نمی‌توانند منافع مردم را به درستی تشخیص دهند و بنابراین ارزش‌های خود را به آنها تحمیل می‌کنند و حق آزادی انتخاب را از ایشان سلب می‌کنند. در واقع قیم‌مآبی به خودی خود مشکل‌دار نیست و چالش فوق آن را مشکل دارد می‌کند. در حالی که در استفاده بخش خصوصی از این سازوکارها این چالش‌ها رخ می‌دهد و این بخش، در تلاش است تا شهروندان را به سمت منافع خود که در جهت بیشینه کردن سود خود است، سوق دهد. برای این هدف انواع روش‌های تحت نفوذ بردن را که باعث کاهش قدرت انتخاب‌گری افراد است به کار می‌گیرد. در حالی که دولت، صرف نظر از میزان موفقیت، حداقل در ظاهر تلاش دارد تا سیاستگذاری عمومی را براساس منافع شهروندان طراحی کند، بخش خصوصی به صورت رسمی و علنی تلاش دارد تا شهروندان را به سوی منافع خود سوق دهد. بنابراین چالش‌های مرتبط با نقض بی‌طرفی لیبرال به طریق اولی باید برای این بخش وارد باشد. ممکن است طرفداران استفاده از تلنگر در بخش خصوصی در دفاع اینگونه بگویند که هر اقدامی که بتواند در تصمیم دیگران دخالت داشته باشد و به قصد جلب منفعت صورت گیرد ضد ارزش نیست. استدلال آنها این است که اقدام کننده نیز از حق انتخاب و آزادی تعقیب منافع خود برخوردار است، مگر آنکه این اقدام وی منجر به سلب آزادی طرف مقابل شود، یعنی به گونه‌ای بر تصمیم

او تأثیر بگذارد که راه انتخاب دیگری نداشته باشد. به همین دلیل یک معامله اقتصادی که طرفین به دنبال جلب منافع خود هستند و طبعاً می‌کوشند بر تصمیم طرف مقابل تأثیر بگذارند و معامله را به نفع خود سامان دهند غیر اخلاقی نیست. دلیل این است که هریک از طرفین می‌تواند زیر بار خواسته طرف معامله نرود و با آزادی و انتخاب خود، معامله را می‌پذیرد. به همین ترتیب، سازمان‌های خصوصی افراد را وادار نمی‌کنند که منافع آنها را تأمین کنند، بلکه می‌کوشند که در این معامله منفعت خود را بدست آورند، اما دولت نهادی بدون رقیب است و با وضع چارچوب‌های معین، همه را وادار می‌کند در چارچوب تعیین شده او تصمیم بگیرند و انتخاب کنند و راه‌گزینی برای بقیه باقی نمی‌گذارد. در مقام نقد به این استدلال باید گفت که یک مشکل اخلاقی در این مداخلات مسئله فریب است و این ناشی از کمبود اطلاعات طرف مقابل از منافع واقعی خود است. یعنی سوء استفاده از کمبود اطلاعات فرد از منافع واقعی خود، می‌تواند منجر به فریب شود. بنابراین مسئله‌ای که رخ می‌نماید و نیازمند پاسخ است، این است که میزان و چارچوب هدایت و مداخله و سوق دادن شهروندان و یا به عبارت دیگر، چارچوب مشروع تحت نفوذ بردن چیست تا در دام فریب و تحت نفوذ بردن نامشروع گرفتار نشویم؟ نکته دیگر این است که در استدلال طرفداران استفاده از تلنگر در بخش خصوصی، این مسئله پیش‌فرض گرفته شده است که نهادهای خصوصی هیچگاه نمی‌توانند مانند دولت نقش انحصاری بازی کنند، در حالیکه عملاً بسیاری از نهادهای خصوصی، می‌توانند با ایجاد انحصار همان مشکل یا بدتر از آن را ایجاد نمایند.

دولت‌شناسی

در امتداد دو مسئله فوق‌چالشی که از سوی منتقدین اخلاقی اظهار شده است، این است که دولت‌ها و سیاستگذاری‌گذاران عمومی به صورت قیّم‌مآبانه، سعی در اعمال مداخله بر روی شهروندان دارند. در حالی که این قیّم‌مآبی در تناقض با اصول دموکراسی و آزادی است. اساساً به اعتقاد منتقدین، دولت فقط در موارد تزامم اجتماعی که افراد باعث تعدی به حقوق یکدیگر می‌شوند حق دخالت دارد و گرنه در مسائل فردی افراد حق دخالت و هدایت ندارد (Abdukadirov, 2020:69). بنابراین مسئله‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد در مورد جایگاه دولت و حکومت است. اولاً باید مشخص شود که کارکرد و وظایف دولت چیست و تا چه حد مجاز به مداخله بر روی تصمیمات شهروندان است و ثانیاً اینکه نحوه تعامل دولت با مردم باید چگونه باشد. به عبارت دیگر، جایگاه مردم در حکومتداری مطلوب چیست؟ دولت اساساً باید چه نوع نگاهی به شهروندان خود داشته باشد و چگونه با آنها تعامل کند؟ ثالثاً آیا دولت حق استفاده از برخی ابزارها برای سوق دهی به تصمیمات افراد را دارد یا نه؟ اگر جواب مثبت است چارچوب به کارگیری این ابزارها چیست؟ و نهایتاً اینکه اصول سیاستگذاری در دولت چیست و برچه مبنایی باید انجام شود؟ به عبارت دقیقتر آیا مبنای سیاستگذاری عمومی باید منافع و خواست شهروندان باشد یا اصول و مبنای دیگری مورد توجه قرار گیرد؟ علاوه بر مسائل دولت‌شناسی، یکی دیگر از چالش‌های مطرح شده که مرتبط با دولت‌شناسی و سیاستگذاری عمومی است، عدم وجود شفافیت کافی در فرآیندهای سیاستگذاری رفتاری در رویکرد تلنگر است که اصل سیاستگذاری دموکراتیک را زیر سؤال برده است. بنابراین می‌بایست به صورت عام اصول سیاستگذاری عمومی و به صورت خاص شفافیت در سیاستگذاری عمومی مورد شناسایی و دقت قرار گیرند. آخرین مسئله که می‌توان ذیل مسائل دولت‌شناسی طبقه‌بندی کرد، بحث رویکرد به سیاستگذاری عمومی است؛ از این جهت که منتقدین این اشکال را به سیاستگذاری رفتاری وارد کرده‌اند که رویکرد تلنگر، باعث اولویت یافتن رویکرد تجربی و تلاش برای کشف سازوکارهای اثربخش با استفاده از جمع‌آوری شواهد تجربی، در سیاستگذاری عمومی شده است. در حالی که در سایر رویکردها به سیاستگذاری عمومی، هنجارهایی اجتماعی-سیاسی چون حفظ آزادی انتخاب و عدم اجبار و هنجارهایی اقتصادی چون هزینه کمتر، مورد توجه بوده است. در واقع به ویژگی‌های ذاتی ابزار توجه می‌شد ولی رویکرد تلنگر صرفاً بر اثربخشی حاصل از شواهد تجربی متکی است. به عبارت دیگر رویکرد تلنگر تلاش دارد فقط سازوکارهایی را که اثربخشی آنها از طریق شواهد تجربی تأیید شده است به کارگیرد و این تنها معیار است. چنین توصیفی نشان از اهمیت اتخاذ معیارهایی دارد که براساس آنها دست به انتخاب رویکرد و سازوکارهای سیاستگذاری زده می‌شود. بنابراین باید مشخص شود که معیارهای انتخاب سازوکارهای سیاستگذاری چیست و چه چارچوب‌های ارزشی را در اتخاذ این معیارها باید مورد توجه قرار داد؟

رشد

مسئله بعدی که در چالش های مطرح شده از جانب منتقدان وجود دارد، این است که افراد در صورت اینکه مورد مداخله توسط تلنگرها قرار گیرند، از فرصت آزمون خطا کردن و در نتیجه رسیدن به رشد شناختی محروم می شود و اینچنین اتفاقاً دولت مانع نیل به بهروزی شهروندان می شود. چرا که رشد شناختی یکی از مولفه های بهروزی است. علت این مسئله این است که چون فرد انتخابی آزادانه انجام نمی دهد و همیشه تحت قیوم مآبی دولت است، در انتخابش کمتر دچار اشتباه می شود و بنابراین فرصت رشد حاصل از آزمون خطا کردن را از دست می دهند. با این اوصاف، بررسی این چالش نیز باید در امتداد مسائل آزادی و اختیار که در مطالب بالا ذکر شد، قرار گیرد. علت این است که با تبیین صوت گرفته، عاملی که باعث رشد است آزادی انتخاب و پذیرش مسئولیت حاصل از این انتخاب و تلاش برای اصلاح انتخاب ها در طول زمان است. بنابراین این رشد باید در سایه آزادی و اختیار مورد بررسی قرار گیرد. سوالی که می توان مطرح کرد این است که آیا آزادی در انتخاب منجر به رشد می شود یا نه و اگر جواب مثبت است این رشد چه نوع رشدی است و چه اهمیت و ضرورتی دارد؟

کرامت

یکی از چالش های مطرح شده در پژوهش حاضر حول مفهوم کرامت و عزت و احترام انسانی است. به این معنا که برخورد قیوم مآبانه و دستکارانه با افراد مبتنی بر این بینش از افراد است که آنها به اندازه کافی بالغ و عاقل نیستند و خود نمی توانند صلاح خود را به درستی تشخیص دهند. اصطلاح دیگری که منتقدان استفاده می کنند این است که با شهروندان به مثابه کودک رفتار می شود. بنابراین دولت ورود می کند و با استفاده از ضعف های شناختی افراد آنها را به سمت منافعشان هدایت می کند. منتقدین نتیجه چنین تعاملی با شهروندان را نقض کرامت انسانی و در نتیجه آن، نقض دموکراسی می دانند. با این اوصاف، نگاه به افراد به مثابه انسان هایی بالغ، به اندازه کافی عاقل، توانمند در تدبیر زندگی خویش و مستقل در انتخاب های خود، از جمله مهمترین مولفه های کرامت در منظر منتقدین غربی است. در این پژوهش باید مشخص شود که اساساً کرامت انسانی چیست و چه ابعادی دارد و مولفه های شکل دهنده آن کدامند؟ در مرحله بعد باید مشخص شود که آیا استفاده از سازوکارهای تلنگر سیاستگذاری رفتاری باعث نقض کرامت انسانی توصیف شده خواهد بود یا خیر؟ بر این اساس موضوع شناسی اخلاقی سیاستگذاری رفتاری به شرح جدول ذیل جمع بندی می شود.

جدول ۳ - موضوعات و مفاهیم اساسی حاصل شده از تحلیل چالش ها

آزادی	چارچوب آزادی شهروندان در تعیین ارزش ها و آزادی های خود در جامعه
	چارچوب مشروع تحت نفوذ بردن، هدایت و مداخله بر روی شهروندان
	کارکرد و وظایف دولت
	چگونگی نحوه تعامل دولت با مردم و جایگاه مردم و نوع نگاه دولت به آنان در حکومتداری مطلوب
	چارچوب مشروع استفاده از برخی ابزارها برای سوق دهی به تصمیمات افراد توسط دولت
	اصول و مبانی سیاستگذاری عمومی، منافع یا مصالح؟
	شفافیت در سیاستگذاری عمومی
	چارچوب ارزشی در انتخاب سازوکارهای سیاستگذاری عمومی
رشد	امکان، چابکی و اهمیت رشد حاصل از آزادی انتخاب شهروندان
	ماهیت و مولفه های شکل دهنده کرامت انسانی
کرامت	نسبت میان به کارگیری سازوکارهای تلنگر در سیاستگذاری رفتاری و حفظ کرامت انسانی

References

- 1- Abdulkadrov, S. (Ed.). (2020). *Nudge Theory in Action: behavioral design in policy and markets*. translated by Mahdi Habibollahi. Tehran; shaffaf [in Persian].
- 2- Abedi Jafari, H. Taslimi, M. Faqih, A. Sheikhzadeh, M. (2011). Theme analysis & theme network: a simple method to explain patterns in qualitative data, *Strategic Management Thought* 5(2) [in Persian].
- 3- Baron, R. A., Byrne, D., & Branscombe, N. R. (2018). *Social psychology*, translated by Yousef Karimi, Tehran; Ravan [in Persian].
- 4- Danaee Fard, H. (2016). Implication studies methodology in Social Sciences and Humanities: definitions, approaches & implication. *Methodology of Social Sciences and Humanities Journal*. Vol.22, No.86, PP 39-71 [in Persian].
- 5- Hansen, Tory. (2016) "An Analysis of the Design and Implementation of Behaviourally Informed Laws, Regulation, and Decisions to 'Nudge' in New Zealand." Victoria University of Wellington Legal Studies Research Paper Series.
- 6- Hansen, P., & Jespersen, A. (2013). Nudge and the Manipulation of Choice: A Framework for the Responsible Use of the Nudge Approach to Behaviour Change in Public Policy. *European Journal of Risk Regulation*, 4(1), 3-28. doi:10.1017/S1867299X00002762
- 7- John, Peter, Stoker, Gerry. (2019). *From nudge to nudge plus: behavioural public policy for a self-guiding society*. Edward Elgar Publishing.
- 8- Korobkin, R.B. (2009), 'Libertarian welfarism', *California Law Review*, 97 (6), 1651-1685.
- 9- Lepenies, R. and Malecka, M., (2019). The ethics of behavioural public policy. In *The Routledge Handbook of Ethics and Public Policy* (pp. 513-525). Routledge.
- 10- OECD (2019), *Tools and Ethics for Applied Behavioural Insights: The BASIC Toolkit*, OECD Publishing, Paris, <https://doi.org/10.1787/9ea76a8f-en>.
- 11- Oliver, adam. (2017) *The Origins of Behavioural Public Policy*. Cambridge University Press.
- 12- Rahbar, farhad & Amiri meysam (2014): Behavioral Economics and Public policy. In *imps* 19 (4), pp. 147-182. Available online at <http://jpbud.ir/article-1-1043-fa.html> [in Persian].
- 13- Rebonato, Riccardo (2012). *Taking Liberties – A Critical Examination of Libertarian Paternalism* (New York: Palgrave Macmillan).
- 14- Ruggeri, Kai. (2019) *Behavioral Insights for Public Policy Concepts and Cases*. New York: Routledge.
- 15- Schmidt AT, Engelen B. The ethics of nudging: An overview. *Philosophy Compass*. 2020;15:e12658. <https://doi.org/10.1111/phc3.12658>
- 16- Schneider, Anne, Ingram, Helen. (1990). Behavioral Assumptions of Policy Tools, *JOURNAL OF POLITICS*, Vol. 52, No. 2, May 1990.
- 17- Simon, H. A. (1997). *Models of bounded rationality: Empirically grounded economic reason* (Vol. 3). MIT press.
- 18- Straßheim, Holger; Beck, Silke. (2019) *Handbook of Behavioural Change and Public Policy*, Edward Elgar Publishing.
- 19- Stirling, A. J. (2001), "Thematic Networks: An Analytic Tool for Qualitative Research", *Qualitative Research*, Vol. 1, No. 3, pp. 385-405.
- 20- Sugden, R. (2008), 'Why incoherent preferences do not justify paternalism', *Constitutional Political Economy*, 19 (3), 226-248.
- 21- Sunstein, Cass R. (2016). *The ethics of influence: government in the age of behavioral science*, New York, NY: Cambridge University Press.
- 22- Thaler, R. H., Sunstein, C. R., & Balz, J. P. (2013). *Choice architecture* (Vol. 2013). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- 23- Thaler, R. H., & Sunstein, C. R. (2019). *Nudge: Improving decisions about health, wealth, and happiness*. translated by Mehri Modabadi. Tehran; hurmazd [in Persian].
- 24- Tversky, A., & Kahneman, D. (1978). Judgment under uncertainty: Heuristics and biases: Biases in judgments reveal some heuristics of thinking under uncertainty. In *Uncertainty in economics* (pp. 17-34). Academic Press.
- 25- Vallgård, S. (2012). Nudge—A new and better way to improve health?. *Health policy*, 104(2), 200-203.
- 26- Williams, B. (1985). *Ethics and the Limits of Philosophy*. London: Fontana Press.